

رحمن قهرمانپور*

بحران هویت در صهیونیسم و گذر به هویت پسا صهیونیستی

۳۱

چکیده

پرسش اساسی مقاله حاضر این است که چه عواملی موجب بروز چالش‌های هویتی برای هویت صهیونیستی اسرائیل است؟ آنچه در قالب این پرسش، مورد تحلیل قرار می‌گیرد این است که وجود عناصر متضاد در سیاست‌گذاری‌های هویتی برآمده از ایدئولوژی صهیونیسم و نیز بروز این تضادها به واسطه تحولات در سطوح مختلف، مهم‌ترین عامل بروز معضل هویتی در اسرائیل است. به عبارت روشن، هویت اسرائیل هم در بعد نظری و هم در بعد عملی با چالش‌های جدی مواجه است که این چالش‌ها و پیامدهای آن، ورود به دوران پسا صهیونیسم در عرصه هویت پردازی و سیاست گذاری را تسهیل می‌کند.

کلید واژگان: صهیونیسم، پسا صهیونیسم، بحران هویت، روایت هویت

* دکترای علوم سیاسی از دانشگاه شهید بهشتی، محقق و مدرس در سیاست بین الملل. فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال یازدهم، شماره ۱، زمستان ۱۳۸۸، صص ۴۸-۳۱.

دیباچه

اسرائیل، جامعه اسرائیل و تا حدی جامعه یهودیان در دهه نخست قرن ۲۱ و در آستانه ۶۰ سالگی، همچنان با معضل تعریف و تثبیت هویت ملی دست به گریبان است. افزون بر تحولات داخلی، تحولات در جامعه یهودیان خارج از اسرائیل، تحولات خاورمیانه و نظام بین الملل نیز این معضل را تشدید می کند. انسان ایده آلی که ایدئولوژی صهیونیسم در نیمه دوم قرن نوزدهم و قرن بیستم در پی تولید و بازتولید آن بود، با چالشهای عمیقی در عرصه نظری و عرصه عملی مواجه شده است، به گونه ای که بسیاری از جامعه شناسان و تحلیل گران سیاسی از ظهور دوران پساصهیونیسم سخن می گویند. مفهومی که گویای ضرورت بازنگری در بنیادهای هویت صهیونیسم است.

صهیونیسم به عنوان یک ایدئولوژی مادی گرا و سکولار در تضاد آشکار با آموزه های سنتی دین یهود و شیوه زندگی یهودیان در قرنهای متمادی است، اما بانیان این ایدئولوژی همواره تلاش کرده اند برای صهیونیسم مبانی دینی پیدا کنند. فردی چون بن گوریون با وجود اعتقاد به افول نقش دین و دینداری در عصر مدرنیته، برای جلوگیری از بروز منازعات مذهبی در اسرائیل خود را در عرصه عمومی پایبند به مفاهیم دینی نشان می داد.^۱ رفتار بن گوریون نمونه ای از برخورد صهیونیسم با واقعیتهای موجود در جامعه اسرائیل است. بانیان و حامیان این ایدئولوژی همواره در تلاش بوده اند از بروز تضادهای نهفته در صورت بندی ایدئولوژی صهیونیسم و رویکرد تعارض آمیز آن نسبت به هویت اسرائیلی، جلوگیری کنند. دستکاری تاریخ و فرهنگ یهودیان و ارایه یک تاریخ بازسازی شده در تاریخ نگاری رسمی صهیونیستی در رأس این تلاشها قرار داشته است. اما در آستانه قرن ۲۱ ناتوانی دولت یهودی اسرائیل در باوراندن این تاریخ دستکاری شده، حتی به ساکنان یهودی اسرائیل، نشان از این واقعیت دارد که حتی دولتهای قومی (و از جمله اسرائیل) قادر به مهندسی دلخواه فرهنگ و هویت جامعه اسرائیل نیستند.

نوشتار حاضر نگاهی دارد به چالشهای داخلی ایجاد شده برای هویت صهیونیستی طی چند دهه گذشته و پیامدهای امر بر تسهیل ورود به دوران پساصهیونیسم در عرصه سیاست گذاری هویتی. پرسش اصلی این است که مهم ترین عامل بروز چالشهای هویتی برای

هویت صهیونیستی کدام است؟ به تعبیر دیگر، کدام عامل بیش از عوامل دیگر باعث استمرار منازعات هویتی در جامعه اسرائیل و حتی در روابط دولت - جامعه شده است؟ در پاسخ به این پرسش، ادعای مطرح شده این است که «وجود عناصر متضاد در سیاست گذاریهای هویتی برآمده از ایدئولوژی صهیونیسم و برملاشدن این تضادها به واسطه تحولات سطوح مختلف مهم ترین عامل بروز معضل هویتی در اسرائیل است.» لازم به ذکر است که در مقاله صرفاً تحولات داخلی مورد مطالعه قرار می گیرد.

هویت و بازسازی فضا - زمان در صهیونیسم پس از تشکیل اسرائیل

مهم ترین اقدام دولتمردان اسرائیل در صورت بندی اولیه هویت ملی اسرائیلی در نخستین سالهای تأسیس آن را می توان در دستکاری مفهوم فضا - زمان و تلاش برای خلق فضا - زمان جدید مشاهده کرد. مفهوم فضا - زمان و نقش آن در خلق هویتها در مطالعات جدید انتقادی در علوم انسانی مورد توجه ویژه است. دو عنصر فضا و عناصر مرتبط با آن نظیر مرز، سرزمین مادری و زمان و عناصر مرتبط با آن نظیر گذشته تاریخی، حافظه جمعی مشترک و غیره از اصلی ترین عناصر قوام دهنده مفهوم ملت و هویت جمعی و ملی هستند. خاطره زیست مشترک و جمعی در یک سرزمین (فضا) در طول قرنهای متمادی (زمان)، امکان هم زیستی در اکنون و داشتن هدف مشترک برای آینده را تسهیل می کند. حتی اگر باشندگان یا ساکنان یک سرزمین از اقوام و نژادهای مختلف باشند، خاطره جمعی زیست مشترک ملاطی است که آنها را در کنار هم نگه می دارد.

با توجه به این نکته است که تاریخ نگاری رسمی در سیاستهای دولت - ملت سازی و ایجاد هویت جمعی مشترک به عنوان یکی از عناصر مهم دولت - ملت نقش بسیار مهمی دارد. در این تاریخ نگاری رسمی، رابطه دانش و قدرت (به تعبیر پست مدرن ها) بسیار عیان است؛ یعنی قسمتهایی از تاریخ که مقوم دیدگاه یک ایدئولوژی (در اینجا صهیونیسم) است، بزرگ نمایی می شود و برعکس، سایر قسمتها که چندان موافق ایدئولوژی نیست، کم رنگ تر شده و حتی به حاشیه رانده می شود. اغراق تعمدی در مورد گذشته یا اکنون در سیاست گذاریهای هویتی به منظور قبولاندن آن به افراد جامعه صورت می گیرد، ضمن اینکه

حامیان چنین رویکردی هم تشویق و مورد حمایت نظام سیاسی قرار می‌گیرند، ولی مخالفان آن با سازوکارهای مختلف به حاشیه رانده یا به سکوت واداشته می‌شوند. عدم تسلسل تاریخ دولت دار بودن یهودیان مهم‌ترین مانع پیش روی بانیان اسرائیل در دستکاری فضا- زمان براساس آموزه‌های صهیونیسم بود. تضاد موجود در این امر از آنجایی ناشی می‌شد که صهیونیسم ادعا می‌کرد راه حلی برای اصلی‌ترین مشکل یهودیان (به ویژه اروپا) یعنی یهودی ستیزی در قرن نوزدهم و بیستم و حتی آینده است، اما در همان حال برای اثبات اینکه تشکیل دولت یهودی اصلی‌ترین راه‌هایی از یهودی ستیزی است، به گذشته باستانی یهودیان و تشکیل دولت یهودی در ۵۰۰۰ سال قبل و در زمان حضرت داوود رجوع می‌کرد. این مراجعه به گذشته دینی یهودیان توسط بانیان اسرائیل و برای توجیه مشروعیت تأسیس اسرائیل در سرزمین فلسطینی‌ها، در حالی بود که صهیونیسم ریشه در روشنگری اروپایی و گرایشهای سکولار داشت.

صهیونیسم در قرن نوزدهم و به تبعیت از رشد روایت‌های کلان تاریخی (یا به تعبیر پست مدرن‌ها فراروایت‌ها) روایتی از تاریخ اسرائیل ارایه کرد که دوران باستان را به دوران کنونی پیوند می‌زد و دارای جهت‌گیری غایت‌انگارانه بود. در این روایت، پیوند با اسرائیل باستانی مورد تأکید قرار گرفت، اما دوران تبعید به عمد کنار گذاشته شد. بدین سان، دوانگاریها یا دوگانگی‌هایی در مورد تاریخ اسرائیل و دولت تازه تأسیس شده یهودی ظهور کرد: در روایت جدید صهیونیستی از تاریخ یهودیان به جای تأکید بر وضع رو به افول یهودیان از «دوران طلایی» عصر باستان تا عصر تبعید، روایت دیگر براساس بازگشت یهودیان به سرزمین موعود و رهایی آنان به واسطه تشکیل دولت اسرائیل شکل گرفت.^۲ عمده متفکران و روشنفکران یهودی تا اواسط قرن نوزدهم و پیش از قدرت گرفتن صهیونیسم، چرایی افول موقعیت یهودیان و تبعید آنها و زندگی در گتوها را در کانون توجه خود قرار داده بودند که نوعی نگاه به گذشته بود، اما صهیونیسم روایت جدیدی را حول بازگشت یهودیان به سرزمین موعود (که هنوز در مورد مکان واقعی و تاریخی آن میان یهودیان اختلاف وجود داشت) شکل داد که نوعی نگاه به آینده محسوب می‌شد. به این ترتیب، رابطه زمان-فضا در صهیونیسم با همین رابطه در نزد سایر یهودیان تفاوت داشت. اما قدرتمندتر شدن صهیونیست‌ها و تشکیل

اسرائیل باعث شد سایر روایتها از تاریخ یهود به حاشیه رانده شده و مورد بی توجهی دولت یهودی قرار گیرد.

ساختار نشانه شناختی روایت صهیونیستی از تاریخ یهودیان متکی بر دو عنصر هولوکاست (یا کشتار جمعی یهودیان در اروپا) و تأسیس دولت یهودی اسرائیل است. در حالی که هولوکاست اوج روایت افول گرایانه بود؛ تشکیل دولت اسرائیل نشانه موفقیت صهیونیسم در تغییر مسیر تاریخ یهودیان بر اساس روایت پیشرفت گرایانه بود، بحث ایجاد و ساخت یک انسان جدید که مشخصه گفتمانهای انقلابی است، بیش از هر مورد دیگری در علاقه مندی شدید صهیونیسم به بریدن از دوران تبعید مشهود است.^۳ روایت رسمی صهیونیستی از تاریخ در خلق انسان جدید ایده آلی که قرار است در دل دولت یهودی اسرائیل ظهور کند و به آلام و دردهای مستمر تاریخی انسان یهودی پایان دهد، تبعید شدن یهودیان به دلیل کردارهای نادرست را نادیده گرفته و به جای آن از آینده ای اتوپیایی خبر می دهد که در آن یهودیان جهان زیر چتر دولت یهودی گردهم آمده و عده دین یهود در مورد رهایی خود را از این طریق تحقق خواهند بخشید.

با اینکه صهیونیسم یک جنبش یهودی است که آیین آن مملو از نمادهای سنتی می باشد، تصویری که صهیونیسم از «انسان جدید یهودی در سرزمین اسرائیل» ارایه می کند نسبت به گالوت (یا زندگی یهودی در تبعید)، ملاحظه ای انتقادی داشته و تا حد زیادی در مخالفت با این تصویر منفی شکل گرفته است. در حالی که یهودی در تبعید در این روایت، انسانی دستکاری شده، بی ریشه، ترسو، پیر و مریض، تنها و بی دفاع در مقابل یهودآزاری تصویر می شود، انسان جدید اسرائیلی یا عبری جدید که بعدها صبرا نامیده شد، جوان، بانگیزه، واقع نگر، امانت دار، مورد احترام و حاضر به دفاع از مردم خود ترسیم می شود. چنین الگویی است که در کتابهای درسی صهیونیستی در اسرائیل برای جامعه پذیر کردن جوانان مورد بهره برداری قرار می گرفت. تغییر نام یهودیان به نامهای عبری بعد از ورود به اسرائیل یک آیین صهیونیستی مهم است که به معنای هویت زدایی از گذشته است. این کار برگرفته از آیین سنتی گرویدن به یهودیت نیز می باشد و شاید از این اسطوره یهودی گرفته شده است که تغییر نام بیمار لازمه بازیابی سلامتی وی بود.^۴ بدین سان، در سیاستهای

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

هویت صهیونیسم انسان منفی یهودی متعلق به گذشته می‌میرد و انسان جدیدی از دل آن بیرون می‌آید: انسان یهودی اسرائیلی. یهودیان اولیه‌ای که به اسرائیل مهاجرت می‌کردند، برای باز تولید انسان ایده‌آل صهیونیستی ناگزیر از کنار گذاشتن اسامی، شیوه زیست و پوشش گذشته خود بودند. این فشار سنگین برای هویت زدایی از یهودیان تازه مهاجرت کرده باعث بروز گسستی عمیق میان گذشته پیش از تشکیل اسرائیل و حال حاضر می‌شد.

در حالی که همه اسناد و حافظه جمعی یهودیان دال بر تنوع جامعه یهودیان و شیوه‌های متفاوت زیست آنها در کشورهای مختلف داشت، صهیونیسم می‌کوشید روایتی همگون و یکدست از گذشته و آینده یهودیان ارایه دهد. یهودیان ارتدوکس و دین باور زندگی در تبعید را مشیت الهی می‌دانستند، اما صهیونیسم آن را به یهود آزاری و یهودستیزی نسبت می‌داد. یهودیان فرهنگی رهایی و بازگشت را بیشتر روحانی و معنوی می‌دانستند، اما صهیونیسم یک مفهوم مجرد را به سرزمینی فیزیکی پیوند می‌داد. بدون وجود سرزمینی برای یهودیان و تشکیل یک دولت رهایی وعده داده شده به آنها ممکن نیست. بنیان نخستین اسرائیل برای حل معضل رابطه میان اکنون و گذشته بیش از هر چیز به هولوکاست به عنوان نماد آزار و اذیت جمعی یهودیان مراجعه کرده و آن را به سرنوشت همه یهودیان جهان پیوند می‌زدند. یهودیان در گذشته مورد آزار و اذیت واقع شده‌اند، در حال حاضر هم یهودستیزی به اشکال مختلف وجود دارد و در صورت ضعف دولت یهودی اسرائیل در آینده نیز یهودآزادی می‌تواند حتی فجیع‌تر هم باشد.

بر این اساس، در صهیونیسم روایت از هولوکاست و دولت یهودی اسرائیل در کانون دستکاری فضا-زمان قرار می‌گیرد و با توسل به قدرت دولت در صدد جلوگیری از بروز تعارضات و دستکاری برمی‌آید. آنها که در ماهیت هولوکاست و ضرورت تشکیل دولت اسرائیل تردید می‌کنند، بالقوه دشمن اسرائیل و به تبع آن یهودیان جهان محسوب می‌شوند. اگر مارکسیست‌ها شعار «کارگران جهان متحد شوید» را سر می‌دادند، صهیونیست‌ها شعار «یهودیان جهان متحد شوید» را سر می‌دهند. اما طنز تاریخ در اینجاست که سرانجام اتحاد کارگران چیزی جز قدرتمندتر شدن نظام سرمایه‌داری نبود. بزرگ‌نمایی هولوکاست به روایت صهیونیستی امکان می‌دهد تا بروز تضادهای درونی خود را به تأخیر بیندازد. تضادی که در

سیاست گذار یهای مختلف اسرائیل در رابطه با هویت آشکار است. تقدس بخشیدن به سرزمین اسرائیل، بیت المقدس، شهر کهای یهودی نشین، احیای زبان باستانی عبری، تغییر اسامی مهاجران، تصویب قانون بازگشت، دگر سازی هویتی از اعراب به عنوان دشمنان دائمی یهودیان، همه و همه اقداماتی هستند که در بطن خود حاوی تعارضاتی می باشند؛ مثلاً نویسنده ای در مورد شهر کهای یهودی نشین کفراتزیون (Kfar Etzion) که در سال ۱۹۴۳ تأسیس شدند، می نویسد: «روایت شهر کهای کفراتزیون، تحریفی از زمان سکولار جنگ استقلال، دولت اسرائیل، زمان موعود (و تولد مسیح یا ماشیح در شهر کهای یهودی نشین) در روایت گوش امونیوم (یهودیان افراطی) و مکان انجیلی تولد یک ملت است که می کوشد فجایع گذشته (مربوط به یهودیان) را به احیای جایگاه برتر (یهودیان) در آینده پیوند بزند.^۵ نویسنده ای دیگر در مورد سیاست اسکان عشایر بدوی عرب در صحرای نقب از زمان تشکیل اسرائیل، به این نکته اشاره می کند که به دلیل سیاستهای تبعیض آمیز یهودیان نسبت به اقلیت عرب، سیاست اسکان و دادن امکانات رفاهی به اقلیت عرب نه تنها باعث ادغام آنها در جامعه اسرائیل نشده، بلکه تمایل آنها را نسبت به جهان عرب و جهان اسلام که پیوندهای مشترک زیادی با آنها دارند، بیشتر کرده است.^۶

در سایر سیاستها نیز می توان چنین تضادهایی را مشاهده کرد. پیامد این امر تقویت نوعی احساس دوگانه در میان شهروندان اسرائیل و جامعه اسرائیل در مورد هویت فردی و جامعه خود است. تحولات بیرونی و در رأس آنها منازعه درازمدت اعراب و اسرائیل نیز این احساس دوگانه را پیوسته یادآوری می کند. علاوه بر این، تحولات متعددی در سطح داخلی و خارجی روایت صهیونیستی از هویت ملی را با چالشهای جدی مواجه کرده است که در ادامه به صورت خلاصه به آنها اشاره می کنیم؛

۱. جدالهای مذهبی در جامعه اسرائیل

چالش بین یهودیان متدین و سکولار از ابتدای تشکیل اسرائیل وجود داشته است. در هنگام تدوین قانون اساسی اسرائیل، یهودیان مذهبی خواهان تنظیم آن بر اساس تعالیم مذهبی یهودیت بودند، ولی یهودیان سکولار و تعدا زیادی از بنیان گذاران صهیونیسم با این

امر مخالفت می کردند. با انتشار پیش نویس قانون اساسی احزابی چون حزب متدینان قوم گرا و حزب آگودات اسرائیل یا جمعیت اسرائیل طرح قانون اساسی را به دلیل اینکه شریعت در پیش نویس آن مبنای قانون گذاری در نظر گرفته نشده بود، رد کردند. این اختلافات باعث شد بن گوریون تصویب قانون اساسی را مسکوت بگذارد.^۷ سیاستی که تاکنون ادامه داشته است. اما اختلاف میان مذهبیهون و سکولارها در جامعه اسرائیل بعد از جنگ ۱۹۶۷ و پیروزی اسرائیل شکل حادثتری به خود گرفته است. یهودیان مذهبی افراطی پیروزی اسرائیل در این جنگ را نشانه لطف خداوند به ملت یهود می دانستند. اما غافل گیری اسرائیل در جنگ ۱۹۷۳ باعث شد همین عده ادعا کنند دلیل پیروز نشدن یهودیان در جنگ ۱۹۷۳ نفوذ فساد و گرایشهای سکولار در میان یهودیان است و اگر این روند ادامه پیدا کند، شکستهای پی در پی یهودیان در مقابل اعراب در آینده محتمل است. افزون بر این، اجرای احکام شریعت یهودی (هالاخا) نیز از دیگر موارد اختلاف میان مذهبی ها و سکولارهاست.

دلیل اصلی سقوط حکومت نخست رابین در ۱۹۷۷ بحث بر سر سبّت یا تعطیلی روز شنبه بود. همچنین عامل اصلی ترور رابین در ۱۹۹۵، تقدس سرزمینهای اسرائیلی از نظر یهودیان افراطی بود. مذهبیهون افراطی معتقد بودند رابین تقدس سرزمین اسرائیل را نادیده گرفته است. چون تقدس این سرزمینها را تورات تعیین کرده و حکومت حق تقدس زدایی از آنها را ندارد. پس از شروع عقب نشینی اسرائیل از کرانه باختری، بنیادگرایان یهودی با هدف تغییر تصمیم دولت، رابین را ترور کردند تا حکومت از سرزمین مقدس یهودا و سامرا (کرانه باختری) عقب نشینی نکند. از نظر آنها، عقب نشینی رابین از کرانه باختری به معنای انجام یک گناه نابخشودنی بود. امیر قاتل رابین گفته بود: «من بر اساس حکم خداوند این کار را انجام داده ام و پشیمان هم نیستم.»^۸ تصادفی نبود که در پی کنفرانس صلح مادرید و امضای پیمان اسلو در انتخابات پارلمانی اسرائیل در سال ۱۹۹۶، احزاب موسوم به بلوک مذهبی در کل ۲۷ کرسی را از آن خود کردند که ۷ کرسی بیشتر از انتخابات ۱۹۹۲ بود. در پی این امر بود که بلوک مذهبی به یکی از اعضای اصلی حکومت ائتلافی راست گرا در اسرائیل تبدیل شد.^۹

پیروزی چشمگیر حزب راست گرای مذهبی شاس در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۹ و تبدیل شدن آن به سومین حزب در پارلمان اسرائیل (کنست) را باید نقطه عطفی در منازعات

مذهبی در جامعه اسرائیل دانست. اصلی‌ترین طرفداران این حزب را مذهبیون (عمدتاً سفاردیم) الترا ارتدوکس تشکیل می‌دهند که بار دیگر به مذهب روی آورده و خواهان اجرای قوانین مذهبی یهود در اسرائیل هستند. رهبر معنوی این عده خاخام اوادیا یوسف است و اکثر حامیان این حزب را جوانان تحصیل کرده در مدارس مذهبی یهودی (Yeshivot) تشکیل می‌دهند که جذب حامی برای این حزب را براساس دعوت خاخام یوسف، امری مذهبی و مقدس می‌دانند. در ۱۲ سال نخست فعالیت حزب شاس یعنی از ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۶، تعداد مردان یهودی که به صورت تمام وقت در مدارس مذهبی فوق تحصیل می‌کردند، از ۳۸ درصد به ۵۴ درصد افزایش یافت. آموزش مذهبی یکی از ابزارهای قدرتمند حزب شاس است.^{۱۰} این حزب در حالی در انتخابات ۱۹۹۹ به موفقیت دست یافت که در پی نتایج انتخابات ۱۹۹۶ ائتلافی از احزاب و گرایشهای سکولار برای تضعیف احزاب مذهبی شکل گرفته بود. نتیجه آن که، در جامعه اسرائیل در سه دهه گذشته گرایشهای مذهبی تقویت و به تبع آن شکاف میان مذهبیون و سکولارها نهادینه شده است. در چنین شرایطی، دولت یهودی اسرائیل قادر به مدیریت منازعات مذهبی به صورت دلخواه خود نیست. احزاب و جریانهای مذهبی خواهان تعریف دولت اسرائیل به عنوان یک دولت یهودی و نهادینه کردن تبعیض مذهبی است، حال آنکه احزاب و جریانهای سکولار با تأکید بر ماهیت سکولار دولت اسرائیل می‌کوشند اقلیتهای غیریهودی را در جامعه اسرائیل ادغام کنند. آن «دیگ مذاب» هویتی که بنیان گذاران اسرائیل آن را به ایدئولوژی غالب در حوزه شکافهای قومی-مذهبی تبدیل کرده بودند، در حال از بین رفتن است^{۱۱} و جامعه اسرائیل روز به روز شاهد نهادینه تر شدن شکاف میان نیروهای مذهبی و غیرمذهبی است.

۲. شکافهای قومی در جامعه اسرائیل

افزون بر تقویت کشمکشهای مذهبی در جامعه اسرائیل، نوعی شکاف قومی نهادینه شده نیز در آن وجود دارد که در سالهای اخیر مورد توجه قرار گرفته است. این شکاف مربوط است به شکاف قومی سفاردیم-اشکنازی. سفاردیمها عمدتاً یهودیان شرقی تبار اعم از یهودیان خاورمیانه، شرق اروپا، آفریقا و آسیای هستند، در حالی که اشکنازیها عمدتاً

یهودیان مهاجرت کرده از اروپای غربی و مرکزی می‌باشند. اکثریت بنیان گذاران اولیه اسرائیل اشکنازی و سکولار بودند (چه در طیف راست یا لیکود و چه در طیف چپ یا کارگر) و به همین دلیل اکثر پستها و شغل‌های حساس ورده بالا در اسرائیل به اشکنازی‌ها داده می‌شد. این تبعیض قومی به حدی بود که خود اشکنازی‌ها هم آن را قبول داشتند. یهودیانی که از کشورهای شرقی و آفریقا به اسرائیل مهاجرت می‌کردند، بیشتر در مشاغل رده پایین مشغول می‌شدند. این تبعیض به حدی بود که در سال ۱۹۷۷ یهودیان سفاردیم در یک حرکت جمعی که بعدها شورش جمعی (ماهاپاخ) (Mahapach) نامیده شد، به حزب لیکود رأی داده و باعث شکست حزب کارگر در انتخابات شدند که تا آن زمان حزب اصلی حاکم بود.^{۱۲}

قدرت گرفتن حزب شاس در همان حال که نشانه افزایش اهمیت مذهب در جامعه اسرائیل است، گویای قدرتمندتر شدن شکاف قومی نیز هست؛ زیرا لایه دوم حامیان حزب شاس را یهودیان سفاردیم تشکیل می‌دهند. همچنان که رهبر معنوی آنها خاخام یوسف نیز اصلیتی عراقی دارد و بسیاری از افراد هسته اصلی حزب شاس را یهودیان خاورمیانه یا میزراحی‌ها تشکیل می‌دهند. حامیان قومی حزب شاس به دو دلیل در ۱۹۹۹ از این حزب حمایت کردند: ۱. هویت یابی با فرهنگ سفاردیم؛ و ۲. تلاش برای افزایش قدرت سفاردیم‌ها. آنها معتقد بودند سلطه فرهنگ اشکنازی در اسرائیل باعث حاشیه نشین شدن فرهنگ سفاردیم و یهودیان سفاردیم شده است. به باور برخی از این افراد، رأی دادن به حزب شاس می‌تواند باعث تقویت موقعیت سفاردیم‌ها شود. این شکاف تا حدی بود که ایهود باراک در سال ۱۹۹۸ با انتشار بیانیه‌ای از رفتار گذشته حزب کارگر با سفاردیم‌ها عذرخواهی کرد.^{۱۳} اوج آشکار شدن شکاف سفاردیم-اشکنازی در جامعه اسرائیل در جریان دادگاه دری، یکی از رهبران سفاردیم بود. محاکمه وی به جرم گرفتن رشوه و سوء استفاده از اعتماد عمومی در سال ۱۹۹۰ آغاز شده بود. با اعلام حکم دری توسط دادگاه و محکوم شدن وی به چهار سال زندان، حزب شاس حکم دری را تبدیل به یک موضوع انتخاباتی و انتقاد از وجود تبعیض علیه یهودیان سفاردیم کرد. دری هم که اجازه یافته بود تا اعلام نظر نهایی دادگاه عالی آزاد باشد، یک جنبش پوپولیستی قومی علیه دولت چپ سکولار (اشکنازی) راه انداخت. دری علت محکومیت خود را مراکشی بودن می‌دانست. وی به صورت بی سابقه‌ای بحث

تبعیض قومی علیه سفارديم‌ها را مطرح کرد که از انتخابات ۱۹۸۱ تا آن زمان بی سابقه بود. پیروزی حزب شاس در انتخابات ۱۹۹۹ در همان حال که نشان دهنده تعمیق شکاف مذهبی در جامعه اسرائیل بود، گویای شکاف روز افزون قومی نیز بود.^{۱۴} در این میان اقلیتهای قومی - مذهبی ساکن اسرائیل نظیر اعراب و دروزی‌ها از تبعیض مضاعف رنج می‌برند، این درحالی است که حامیان اولیه صهیونیسم و اسرائیل برای جلب حمایت قدرتهای بزرگ از دموکراتیک بودن دولت یهودی اسرائیل سخن می‌گفتند. امروزه نه تنها تبعیض نهادینه شده‌ای علیه اقلیت غیریهودی وجود دارد، بلکه یهودیان سفارديم نیز با نوعی تبعیض نهادینه شده مواجه هستند که به اعتراف خود یهودیان پشت سر گذاشتن و عبور از آن کار چندان آسانی نیست. از این منظر، مخاطب صهیونیسم عمدتاً یهودیان اشکنازی‌اند تا سفارديم. حتی دو عنصر اصلی توجیه‌کننده شکل‌گیری اسرائیل یعنی یهودی‌آزاری و رهایی بیشتر برگرفته از تجارب یهودیان اروپایی است تا یهودیان سایر مناطق؛ زیرا در خاورمیانه پدیده عامی به نام یهودی‌ستیزی یا هولوکاست وجود نداشت. غیریهودیان اسرائیل (اعم از اعراب، مسیحیان، دروزی‌ها، چرکی‌ها، بدویان) در مقایسه با یهودیان از حقوق شهروندی و مدنی بسیار کمی برخوردارند. هرچند از نظر قانونی، غیریهودیان نیز دارای حقوق سیاسی برابر با یهودیان هستند، اما سازوکارهای طراحی شده در جامعه اسرائیل به گونه‌ای است که در عمل مانع دستیابی غیریهودیان به مقامهای حساس می‌شود. در حالی که غیریهودیان حدود ۲۰ درصد جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند، در تصمیم‌گیریهای کلان هیچ غیریهودی حضور ندارد. تقسیم قدرت در اسرائیل ریشه در تجربه تاریخی یهود دارد که بسیار قوم‌محور و انحصار‌گراست.^{۱۵} امری که در تضاد با شعارها و ایده‌های روشنگرانه و سکولار صهیونیسم قرار دارد.

سایر چالشهای داخلی

افزون بر دو شکاف و چالش عمده که از آنها سخن گفتیم، تحولات دیگری در جامعه اسرائیل، به خصوص پس از جنگ ۱۹۶۷ به وقوع پیوسته که باعث شکاف هرچه بیشتر در تصویر یهودیان اسرائیل از خود شده است. در اینجا ناگزیر به طور خلاصه به برخی از این چالشها اشاره می‌کنیم.

۱. آمریکایی شدن جامعه اسرائیل

رشد و گسترش ارزشهای آمریکایی در جامعه اسرائیل و به خصوص در میان جوانان باعث نگرانی رهبران اسرائیل به ویژه رهبران و گروههای مذهبی شده است. پیامد مهم گسترش ارزشهای آمریکایی در اسرائیل، کاهش پایبندی به آداب و رسوم و ارزشهای جاافتاده یهودیان نظیر ازدواج یهودی با یهودی است. کمکهای مالی گسترده آمریکا به اسرائیل و نیز تسهیل رفت و آمد یهودیان اسرائیل به آمریکا باعث افزایش نفوذ روزافزون فرهنگ آمریکایی در اسرائیل شده است تا حدی که برخی اسرائیل را ایالت ۵۱ ام آمریکا می دانند. ادامه این روند باعث نگرانی نخبگان از تسلط فرهنگ غربی بر اسرائیل شده است. سه مجرای تأثیرگذاری عمده آمریکا بر اسرائیل از این قرار است: ۱. مهاجران آمریکایی در اسرائیل و برعکس گردشگران آمریکایی در اسرائیل؛ ۲. افزایش گرایش به الگوهای فرهنگ آمریکایی از زبان گرفته تا الگوی کار و ورزش و غیره؛ و ۳. رفتار سیاسی مهاجران آمریکایی با اسرائیل و نفوذ آنها در نظام سیاسی اسرائیل.^{۱۶} گسترش ارزشهای آمریکایی خاص بودن جامعه اسرائیل و یهودیان را که یکی از بنیانهای اصلی ایدئولوژی صهیونیسم است، زیر سؤال برده است. باز تولید هویت یهودی اسرائیل مستلزم آن است که شهروندان اسرائیل خود را خاص و مجزا از سایر ملتها و سرنوشت آنها دیده و برای حفظ تنها دولت یهودی جهان فداکاری کنند. اما گرایش روزافزون جوانان به فرهنگ آمریکایی، باورهای آنها نسبت به بنیانهای صهیونیسم را سست کرده است. آنها زندگی امن و راحت را بر مبارزه و جنگ برای حفظ موجودیت تنها دولت یهودی جهان ترجیح می دهند.

۲. بحران نخبگان

تا چند سال پیش همه نخست وزیران اسرائیل (به جز اولمرت) سابقه نظامی داشته اند و بسیاری از رهبران کنونی نیز چنین سوابقی دارند. به دلیل اهمیت امنیت اسرائیل و بروز جنگهای متعدد میان اعراب و اسرائیل، نخبگان نظامی بیش از سایر نخبگان در عرصه های سیاسی تأثیرگذار بوده اند. بسیاری از تحلیل گران معتقدند اسرائیل فاقد سیاست خارجی بوده و فقط سیاست دفاعی دارد. به عبارت دیگر، عنصر امنیتی اصلی ترین عنصر در روابط

خارجی اسرائیل محسوب می‌شود. فراگیر بودن حس ناامنی داخلی و حتی نگرانی نسبت به بقای اسرائیل نیز تشدید کننده این امر است. اسرائیلی‌ها نشان داده‌اند با دشمن بیرونی بهتر از دشمن درونی می‌توانند مقابله کنند و به همین دلیل عملکرد نخبگان حاکم در مورد مسایلی چون ماهیت دولت اسرائیل، شکاف قومی، سیاستهای اقتصادی سوسیالیستی یا سرمایه‌دارانه، سرگستگی مردم را دوچندان می‌کند. رهبری نخبگان در سالهای اولیه تأسیس اسرائیل برگرفته از بنیانهای فکری صهیونیسم بود که مطابق آنچه گفتیم، آمیزه‌ای از مفاهیم سنتی/مدرن، مذهبی/اسکولار، شرقی/غربی به صورت هم‌زمان است. در این صورت بندی با ارجاع به مفهوم سیاسی عهد در آیین یهود مفهوم جمع تقویت و مفهوم فرد تضعیف می‌شد؛ زیرا در آیین یهود وعده‌ها و پالایشهای خداوند نیز معطوف به کلیت جامعه است.^{۱۷} براین اساس، رهبری در جامعه اسرائیل حالت جمعی و نخبه‌گرایانه داشت؛ یعنی، مجموعه‌ای از نخبگان نقش رهبری و هدایت جامعه را بر عهده داشتند که اغلب هم نظامی بودند. سیاستهای اقتصادی سوسیالیستی، ایجاد شهرکهای یهودی‌نشین، ایجاد مزارع مشترک یهودی نمونه‌هایی از چنین زندگی جمعی است که در آن فرد آماده فداکاری برای اهداف جمع به رهبری اقلیتی از نخبگان است. جنگ ۱۹۷۳ و غافل‌گیری رهبران اسرائیل، تصور مثبت شکل گرفته در مردم نسبت به نخبه در حالت کلی و نخبه نظامی در حالت خاص را به شدت تحت تأثیر قرار داد و زمینه‌های بی‌اعتمادی به آنها را گسترش داد. این روند تا همین اواخر ادامه داشت و جنگ ۳۳ روزه اسرائیل با لبنان نیز به شدت آن را تقویت کرد تا حدی که موجب استعفای رییس ستاد کل ارتش اسرائیل شد. افزون بر این، فضاقت سیاسی به وجود آمده در مورد رییس جمهور این کشور، موشه کاستاو، نیز مزید بر علت شد. نتیجه آن که، جامعه اسرائیل شاهد گذر از شیوه رهبری جمعی و نخبه‌گرایانه به سوی یک شیوه متکثر است که در آن نقش افراد به مراتب بیشتر از گذشته بوده و قدرت نخبگان کاهش خواهد یافت.^{۱۸} پیامد این امر در حوزه هویتی کاهش توان و ظرفیت دولت اسرائیل در تولید و باز تولید عناصر صهیونیستی هویت توسط اقلیتی از نخبگان است.

۳. رشد فرد گرایی

همان گونه که گفتیم، آیین یهود در یک ارزیابی کلی بیشتر آیینی جمعی است تا فردی. هر چند صهیونیسم به تبعیت از مدرنیزاسیون و روشنگری کوشید فردگرایی را وارد ایده های خود کند، اما در عرصه عمل رهبران اسرائیل به خصوص در چند دهه اول تأسیس آن بیشتر جمع گرایی را تقویت می کردند که سیاستهای اقتصادی سوسیالیستی حزب کارگر تا دهه ۱۹۷۰ نیز موید این امر است. «دین ملی» صهیونیسم مبتنی بر کار جمعی، فداکاری فرد برای جمع و هدایت جمع از سوی یک اقلیت بود که به نوبه خود باعث تقویت گرایشهای فردگرایانه می شد. گسترش اقتصاد بازار و سیاستهای اقتصادی سرمایه دارانه، افزایش نفوذ فرهنگ آمریکایی، کاهش ایمان به آسیب پذیر بودن اسرائیل و لزوم فداکاری جمعی برای تداوم بقای اسرائیل و گسترش انتقادات داخلی از عملکرد اسرائیل در قبال فلسطینی ها از مهمترین عوامل رشد فردگرایی در جامعه اسرائیل محسوب می شود که به خصوص در میان اقشار سکولار قوی تر است. آلمرگ معتقد است نظم جدید اجتماعی-سیاسی که در اسرائیل در حال ظهور است، مبتنی بر نوعی فردگرایی و خلاقیت فردی بدون دخالت نخبگان می باشد که می تواند زمینه های ظهور یک دین سکولار جدید بر اساس ایمان دموکراتیک را فراهم آورد.^{۱۹} رشد فردگرایی افزون بر آن که خاص بودن اسرائیل را زیر سؤال می برد، زمینه های گرایش به مادیات و راحت طلبی و محاسبه سود و زیان را در میان اسرائیلی ها فراهم می کند که فوری ترین پیامد آن کاهش علاقه مندی به فداکاری یهودیان برای مقابله با تهدید اعراب است.

نتیجه گیری: گذر از صهیونیسم به پسا صهیونیسم در سیاستهای هویتی

مجموعه ای از عوامل داخلی که در اینجا به اختصار آنها را بررسی کردیم، در کنار مجموعه دیگری از عوامل خارجی باعث شده است تا تصویر یهودیان اسرائیل از خود* به عنوان یکی از ارکان اصلی حس هویت جمعی و نیز سیاستهای هویتی صهیونیستی دچار چالش جدی شود. به تعبیر دیگر، هویت اسرائیل هم در بعد نظری و هم در بعد عملی با

* Self-Image

چالش‌های جدی مواجه شده است. هسته اصلی و کانونی تصویر یهودیان از خودشان در گذشته و حال آسیب‌پذیری است. جریان غالب در اسرائیل، یهودیان را قربانی تاریخ دانسته و بر این اساس تشکیل اسرائیل را یک ضرورت تاریخی می‌داند. در تصویر یهودیان از خود پیش از جنگ ۱۹۶۷ شک و تردید نسبت به بقای اسرائیل و یهودیان بسیار برجسته بود. اما با پیروزی اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ معلوم شد برخلاف آنچه رهبران اسرائیل و صهیونیسم می‌گویند اسرائیل آن اندازه هم ضعیف و شکننده نیست. از این رو، تردید در بنیانهای نظری صهیونیسم آغاز شد.^{۲۰} هم‌زمان با این تردیدها، در عرصه عمل نیز بروز و تقویت شکافهای قومی، مذهبی، رشد فردگرایی و ناکارآمدی نخبگان باعث شد تا نظم سیاسی - اجتماعی برآمده از صهیونیسم که هویت اسرائیلی هم‌جزیی از آن بود، شاهد تغییراتی باشد. (البته در این میان نباید از پیامدهای داخلی منازعه اعراب - اسرائیل و مسئله برخورد اسرائیل با فلسطینی‌ها غافل شد که باعث شد شکافهای فوق‌تقویت شوند. در نوشتار حاضر این تأثیرگذاری را از منظر پیامدهای جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و برخی جنگهای دیگر اسرائیل با اعراب بررسی کردیم). این تغییرات را عموماً با مفهوم پسا صهیونیسم تعریف می‌کنند. منظور از پسا صهیونیسم از بین رفتن کامل صهیونیسم و نگرشهای آن نیست، بلکه ایجاد تغییراتی در آن به منظور مقابله با چالشهای ایجاد شده برای اسرائیل است. از این منظر، پسا صهیونیسم یک روند فرهنگی و ایدئولوژیک برای تضعیف و کاهش خصلتهای یهودی دولت اسرائیل است. این جریان در اواسط دهه ۱۹۹۰ و بعد از فرایند اسلو در اسرائیل گسترش پیدا کرد. پسا صهیونیست‌های مثبت‌نگر بر موفقیت‌های صهیونیسم در تشکیل یک دولت یهودی، رسمی کردن زبان عبری، داشتن یک اقتصاد پیشرفته و قابلیت دفاع از خود توسط اسرائیل تأکید می‌کنند. آنها با نقش تاریخی صهیونیسم مخالف نیستند، اما معتقدند صهیونیسم به اهداف خود رسیده، بنابراین، اسرائیل باید وارد دوران پسا صهیونیستی شود که همان طبیعی شدن اسرائیل است. پسا صهیونیست‌های منفی‌نگر مخالف صهیونیسم بوده و ملی‌گرایی صهیونیستی را به این دلیل که در عمل نژادپرست بوده و ماهیت استعماری دارد، رد می‌کنند. با وجود تفاوت میان دو گرایش، خصلت مشترک آنها فردگرایی است که بنیادی‌ترین تحول در جامعه، فرهنگ و سیاست اسرائیل محسوب می‌شود.^{۲۱}

فارغ از درستی یا نادرستی ادعای هر یک از دو گرایش فوق، مسئله اصلی پذیرش این واقعیت است که صهیونیسم و نظم سیاسی - اجتماعی برآمده از آن و لذا سیاستهای هویتی صهیونیستی با چالشهای جدی مواجه شده و نیازمند تطابق دادن خود با واقعیتهای جدید اسرائیل در عرصه داخلی و خارجی است. بنیانهای ایدئولوژیکی که صهیونیسم براساس آنها هویت یهودیان اسرائیل را تعریف می کرد، در شرایط کنونی به شدت سست شده اند که عدم پیروزی اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه با لبنان در تابستان ۲۰۰۶ به خوبی موید این سستی است. از این رو، در تضعیف نظم کهن تردیدی نیست، اما پرسش بزرگ پیش روی جامعه اسرائیل و نخبگان آن این است که شکل نظم آینده چگونه خواهد بود؟ در این نظم جدید هویت ملی اسرائیل با عناصر مذهبی - قومی یهودی تعریف خواهد شد یا براساس اصول دموکراتیک شهروندی؟ و بالاخره پرسش اساسی تر این است که آیا یک اسرائیل عادی قادر به ادامه حیات و بقای خود در بلندمدت خواهد بود یا نه؟ این پرسشها در سالهای پیش رو دغدغه اصلی جامعه و نخبگان اسرائیلی خواهد بود. پرسشهایی که پاسخ به آنها چندان هم کار آسانی نیست.

چالشهای قومی - مذهبی ایجاد شده در جامعه اسرائیل تضادهای نهفته در ایدئولوژی صهیونیسم را بیش از هر زمان دیگری عیان کرده است. تضادهایی که اقلیتهای قومی - مذهبی و حتی خود یهودیان به آن معترف اند. ایجاد یک نظم جدید سیاسی - اجتماعی مستلزم حل و فصل این تعارضات درونی است که البته کار بسیار مشکلی است و ریشه مشکل به این واقعیت بر می گردد که تشکیل موجودیتی به نام اسرائیل اساساً امری تحمیلی از سوی استعمار در یک شرایط خاص تاریخی بوده است و تلاشهای اسرائیل و قدرتهای بزرگ برای طبیعی کردن اسرائیل نیز تاکنون موفق نبوده است. وقتی کشورهای دارای تاریخ و جغرافیای طبیعی در تولید و باز تولید هویت ملی مورد نظر خود مشکلاتی دارند، به طریق اولی مشکلات اسرائیل به دلیل غیرطبیعی بودن آن بیشتر است. □

پاورقیها:

1. Zvi Zameret, "Judaism in Israel: Ben Gurion's Private Beliefs and Public Policy," *Israeli Studies*, Vol. 4, N. 2, 1992, p. 2.
2. Yale Zerubavel, "The Mythological Sabara and Jewish Past: Trauma, Memory and Contested Identities," *Israeli Studies*, Vol 7, No. 2, 2004, p. 115.
3. Ibid., p. 116.
4. Ibid., p. 116.
5. David Ohana, "Kfar Etzion: the Community of Memory and the Myth of Return," *Israeli Studies*, Vol. 7, No. 2, 2004, P. 145.
6. Steven C. Dinero, "New Identity / Identities Formulation in a Post-Nomadic Community, the Case of the Bedouin of the Negv," *National Identities*, Vol. 6, No. 3, 2004, p. 270.
۷. یحیی فوزی، «چالش‌های ایدئولوژیک اسرائیل»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال پنجم و ششم شماره‌های ۱ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، ص ۹۵.
8. Efraim Ben-Zadok, "State- Religion Relations in Israel the Subtle Issue Underlying the Rabin Assassination," *Israeli Affairs*, Vol. 8, No. 182, Autumn/Winter 2002, p. 141.
9. Rebecca Kook, et al, "In The Name of God and Our Rabbi: The Politics of the Ultra-orthodox in Israel," *Israeli Affairs*, Vol. 4, No. 1, 1998, P. 1.
10. Eliezer Don-Yehiya, "Conflict Management of Religious Issues: The Israeli Case in a Comparative Perspective," *Israeli Studies*, Vol. 6, No. 2, winter 1999, p.85.
12. Etto Bick, op.cit., p. 58.
13. Ibid., p. 58.
14. Ibid., p. 64.
۱۵. احمد گل محمدی، «غیریهودیان فلسطین»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال پنجم و ششم، شماره‌های ۱ و ۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، ص ۳۱ - ۳۰.
16. Uzi Rebhun and Chaim I. Waxman, "The Americanization of Israel: A Demographic, Cultural and Political Evaluation," *Israeli Studies*, Vol. 5, No. 1, p.66.
۱۷. مسعود آریایی نیا، «دلالت‌های سیاسی مفهوم عهد در آیین یهود»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، سال پنجم و ششم، شماره‌های ۱ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، ص ۴۷.

18. Gabriel Sheffer, "Structural change and Leadership Transformation," *Israeli Studies*, Vol. 5, No. 283, winter/spring 1999, p. 70.
19. Oz Almong, "Shifting the Center from Nation to Individual and Universe: The New Democratic Faith of Israel," *Israeli Studies*, Vol. 8, No. 182, Autumn/Winter 2002, p. 31.
20. Judith Elizur, "The Fracturing of the Jewish Self-Image, The End of "We Are One," ?" *Israeli Studies*, Vol. 8, No. 182, Autumn/Winter 2002, pp. 14-17.
21. Danny Ben-Moshe, "Post-Zionism in the Oslo Era and the Implications for the Diaspora," *Israeli Studies*, Vol. 8, No. 182, Autumn/Winter 2002, pp. 313-315.

